



شپ‌نامه طنز
پداخند
شماره ۲۳
اردیبهشت ۱۴۰۵



موضوع انشا: می‌خواهید در آینده چه کاره شوید؟

آمنه خاوری

من می‌خواهم در آینده شاه بشوم البته نمی‌دانم این شغل است یا نه ولی پدرم می‌گوید اگر شاه بشوی نیازی نیست کار کنی تا پول دربیآوری، مردم کار می‌کنند و پول‌های آنها را می‌گیری.

پدرم می‌گوید وقتی شاه بشوی همه به دستورات تو گوش می‌کنند و مجبورند تا آن را انجام دهند البته همه به جز آمریکا.

یکی از کارهایی که شاه باید خیلی خوب آن را بلد باشد هیچ کاری نکردن است که من خیلی خوب بلدم آن را انجام دهم و همیشه در حال انجام دادنش هستم.

شاه بودن خیلی سخت است. آدم همیشه دارد استراحت می‌کند. وقتی هم اوزاع کشور بد می‌شود مجبوری بروی یک کشور دیگر تا استراحت کنی.

رفتن به یک کشور دیگر خیلی سخت است. آدم نمی‌تواند همه وسایلش را با خودش ببرد چون خیلی چیزها در چمدان جا نمی‌شود.

چون برای رفتن به یک کشور دیگر خیلی راه زیادی می‌رویم دیگر آدم دلش نمی‌خواهد برگردد، برای همین ما همیشه می‌رویم تا برگردیم اما بعضی وقت‌ها پول‌هایمان تمام می‌شود و مجبوریم. این بود انشای من

رضا پهلوی، سوم دبستان

میدون، خیابون و میز
هر سه سلاحمون تیز

آتش بسه دوباره
این به راه فراره

تراپ پراز قمپزه
تو حسرت هرمرزه

سجیل و شهابا عاشق روی شماست

سجیل و شهابا عاشق روی شماست

پهپاد سباد در تکان پوی شماست
جز موشک و پهپاد، یکی بودن ما
انگار که بدجوری لایوی شماست



کاریکاتور پست:

مهدیه پهلوان

استخدام پیشگو

زینب سادات جزایری

**دلی که غیب‌نمای است و جام جم دارد
ز خاتمی که دمی‌گم شود چه غم دارد**
ای صاحب فال!

بوی نفت به مشام تو خورده و گمان کردی اینجا هم می‌توانی مثل باقی جهان با گنده‌گویی بدزدی؛ غافل از اینکه این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست.

غممت نباشد، تو که علم غیب نداشتی. نهایتاً بعد از جنگ ایران، پرونده اپستین را بررسی می‌کنند و منفورترین رئیس جمهور تاریخ می‌شوی. من اگر جای تو بودم جای این مشاوران صد من به غاز، پیشگویی استخدام می‌کردم که جام جم داشته باشد تا این طور توی هچل نیفتیم.

نگران سخنگوی قرارگاه خاتمی! غمگین نباش، منتظر است تا اولین اشتباهت، آخرین اشتباهت باشد.

بهتر است من بعد به جای فال حافظ همان بعل کثیف را احضار کنی و روح مرا مکردن سازی.

میزبان تو

مینا گودرزی

بی‌شک نشانه‌ی مرضی در روان توست
این پیاوه‌ها که تعبیه اندر دهان توست
سگ‌های زرد متفق القول شاکی‌اند
از اینکه نام‌شان لقب جاودان توست
درازه باز کردن هرمز بگوش چون
فتاح، در سواحل مان میزبان توست
آری برای باز شدن، تنگه را ببند!
دریایی از حماقت در ناوگان توست
با یک پخ تمدن ما پودر می‌شوی
بشنو صدای له شدن استخوان توست
بگذار تا برای ابد روشن ات کنم
آن تیره‌ای که دود شود دودمان توست